



پیشکش کنندہ: گیارہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پتہ: جامعہ علوم انسانی



### چرا این مقاله مهم است؟

مقاله پیش‌رو در یکی از شماره‌های نشریه معتبر CTheory به سال ۲۰۰۴ چاپ شده است. همان نشریه‌ای که ژان بودریار تا پیش از مرگش مدتی سرپرستار آن بود و به انتخاب نشریه معتبر لوموند به عنوان یکی از برترین نشریات علمی جهان برگزیده شد. نشریه‌ای که یکی از تئوریسین‌های جدید حوزه فرهنگ جهان یعنی آرتور کروکر سردبیر آن است. ادبیات حاکم بر این مقاله شباهتی تام و تمام به نوشتارهای بودریار دارد و البته انتشار این مقاله در زمان خود با هیاهوی بسیار همراه بود. در نگاه اول به نظر می‌رسد بایست با نوشتاری در حوزه سیاست روبه‌رو باشیم ولی در اصل این نوشتار کارل وی همیلتون<sup>۱</sup> با نگاهی فلسفی به یکی از مهم‌ترین مباحث رسانه‌ای اشاره دارد؛ واقعیت مجازی، بازنمایی رسانه‌ای و دنیایی که رسانه‌ها تولید می‌کنند که با واقعیت در تضاد است. به هر روی خواندن این مقاله را به کسانی که نوشتارهای بودریار را دنبال می‌کنند، پیشنهاد می‌دهیم...

\*\*\*

هیچ‌کس مایل به تماشای مردگان در تلویزیون نیست.

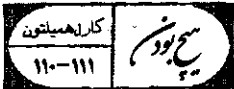
جرج دلیو. بوش ۱۳ آوریل ۲۰۰۴

### شخصیتی سطحی در عصر شبیه‌سازی

در رمان آن‌جا بودن نوشته جرجی کوزینسکی<sup>۲</sup> محصول سال ۱۹۷۰، شخصیتی موسوم به چانس باغبان<sup>۳</sup> که تنها با تماشای برنامه‌های تلویزیونی زنده است و در حالی که در یک باغ محصور می‌زیسته، به ناگاه پا به دنیای خارج می‌گذارد. وی طرفدارانی دارد که او را چانسی

• با سپاس از احمد شهزادی جهت ویرایش مقاله

1. Carl V. Hamilton
2. Jerzy Kosinski
3. Chance the Gardiner



گاردینر<sup>۴</sup> می‌نامند، نادانی او را با کمال اشتباه می‌گیرند و تلویحات باغداری وی را به جای داستان‌های ساده بودایی<sup>۵</sup> و ذن‌گونه می‌گیرند.

محدودیت فکری و بی‌کفایتی شخصی وی به فضایل اجتماعی و سیاسی میل می‌شود. در پایان داستان مشاوران رییس‌جمهور گرد هم می‌آیند تا نامزد جانشین معاونت رییس‌جمهور را برگزینند. یکی از آن‌ها چانس را پیشنهاد می‌دهد. او می‌گوید:

گاردینر پیشنهادی ندارد و بدین ترتیب کسی با او مخالفت نمی‌کند. او خوش‌قیافه و خوش‌صحبت است و در تلویزیون خوش‌تصویر است.

با وجود گذشت سی سال از عمر رمان *آن‌جا بودن* سنخیت آن با شرایط سیاسی کنونی عجیب است. پیش‌بینی کوزینسکی صرفاً در یک مورد محتاط‌آمیز است. کوزینسکی با علم به تحریر اثر خویش در دوران ریاست‌جمهوری نیکسون<sup>۶</sup> که شخصی غیر محبوب، بدعکس و در عین حال زیرک و باهوش بود در ظاهر نیز نتوانست چانس را در مقام جانشین رییس‌جمهور تصور نماید. چانس در نتیجه غرق‌شدن در برنامه تلویزیونی و تجربه محدود در جهان خارج، قادر نیست داستان‌های ویدیویی را از واقعیت اجتماعی تمیز دهد. رمان *آن‌جا بودن* تصاویر تماشایی را شناسایی کرد تا واقعیت را حتی درباره جنگ ویتنام جابه‌جا نماید. زن جوانی که در سمت چپ چانس نشسته بود، در حالی که به طرف او خم شده بود گفت:

نظرت درباره جنگ چیه؟

چانس گفت:

جنگ؟ کدوم جنگ؟ من جنگ‌های زیادی توی تلویزیون دیدهام.

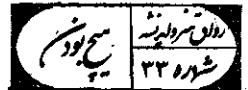
زن پاسخ داد:

افسوس! در این کشور وقتی در رؤیای واقعیتیم، تلویزیون ما را بیدار می‌کند فکر کنم به نظر میلیون‌ها نفر جنگ فقط یک برنامه تلویزیونی است. اون‌جا توی جبهه آدم‌ها دارن جون میدن.

جنگ صرفاً یک برنامه تلویزیونی است. البته از نظر سربازان و غیر نظامیانی که با موشک‌های آمریکایی مصدوم یا کشته شده‌اند، جنگ این‌گونه نیست و فقط بینندگان تلویزیون چنین نظری دارند. پوشش کامل تلویزیونی جنگ ویتنام مخالفت مردم را برانگیخت ولی پوشش تلویزیونی اولین جنگ خلیج فارس با آن تصاویر خیره‌کننده و سبزگون و صحنه‌های درخشنده انفجار، به وضوح به یک بازی ویدیویی شباهت داشت تا یک صحنه نبرد. در سال ۱۹۸۶ *زان بودریار*<sup>۷</sup> در یک روزنامه پاریسی به نام *لیبراسیون* سه مقاله منتشر کرد و واقعیت جنگ اول خلیج فارس را زیر سؤال برد. وی در مقاله اول خویش نوشت:

تعمید واقعیت مجازی را ترجیح می‌دهیم که در آن تلویزیون آینه جهان‌شمول فاجعه واقعیت‌هاست.

4. Chancey Gardiner
5. Zen Koans
6. Nixon
7. Jean Baudrillard





تحلیل وی را درست نفهمیدند و آن را با عصیانیت محکوم کردند. این مقاله با برداشت از دیدگاه‌های رمان *آن جا بودن* و نظرات بودریار درباره جنگ خلیج فارس، می‌خواهد نشان دهد که جُرج بوش شخصیتی شبیه‌سازی شده و تیبی چون شخصیت چانس باغبان دارد. من به وجود مادی بوش علاقه‌ای ندارم بلکه علاقه‌ام ناشی از سطحی‌بودن شخصیت وی است به نحوی که عیوب آشکار وی را آگاهان ناراضی رسانه‌ها استهزا کرده‌اند. بیگانگی بوش با واقعیت که در ناآشنایی وی با جغرافیا - تاریخ - نحو و معناشناسی انگلیسی متعارف و دانش عمومی به چشم می‌خورد، نشأت گرفته از فقدان آگاهی وی از واقعیت‌هاست. جُرج دبلیو بوش وجود ندارد.

با علم به آثار عصر پست‌مدرن، هرمنوتیک<sup>۸</sup> عمق جای خود را به نمایش سطح و ظواهر داده و شخصیت سطحی، چهرهٔ پیچیدهٔ تاریخی را منسوخ کرده است. فردریک جیمسون در اثر ارجمند خود با نام *پست‌مدرنیسم دربارهٔ تغییر ذهنیت عمیق نمود یافته در رمان نوگرا و مرگ موضوع*<sup>۹</sup> پست‌مدرن اظهارنظر کرده است. این نظم نوین دیگر نیازمند غیب‌گویان نوگرای برجستهٔ فرهنگد و محبوب چه در بین آفرینندگان فرهنگ و چه سیاستمداران آن نیست. این موضوعات عصر جمع‌گرایی<sup>۱۰</sup> دیگر جاذبه‌ای ندارند. بر همین اساس، *فرانکلین روزولت*<sup>۱۱</sup> که صاحب شأن و جهان‌شمول بوده، راهگشای شخصیت ساده و کهنه و اغلب از هم گسیختهٔ جُرج بوش است که لهجهٔ اشتباه تگزاسی و هیبت جنگ‌طلبانهٔ او زیانزد است. چانس در مقام شخصیت رمان کوزینسکی مانند بوش منابع محدود و توانایی بسیار ناچیزی در اظهارنظر دارد.

- 8. Hermenueitics
- 9. death of the subject
- 10. collectivized
- 11. F.D.R: Franklin D. Roosevelt

در یک برنامه تلویزیونی، شهرت جدید چانس موجب می شود مجری او را تشویق کند تا درباره روند رشد در یک باغ بی‌مزیگی کند و لاطائلات بر زبان بیاورد. سپس یکی از طرفداران وی می‌گوید که باغبان توانایی عجیبی در ساده‌سازی موضوعات بغرنج مردم دارد. **لرد بیوکلرک**<sup>۱۲</sup> رئیس هیئت مدیره BBC از چانس به خاطر ظاهرش تمجید می‌کند:

از رک‌گویی شما لذت بردم. در واقع بسیار زیرک برخورد کردید. بررسی موضوعات تا این حد دقیق مد نظر نیست، مگر نه؟ منظورم برای برنامه‌های تلویزیونی است.

بیوکلرک گزافه‌گویی چانس را با ترفند استراتژیک اشتباه می‌گیرد و تصور می‌کند که بینندگان تلویزیون دیوانگانی هستند با ذهنی ساده که نیازمند توضیحاتی ساده هستند.

وقتی جُرج بوش در انظار درباره آزادی، دموکراسی و محور شرارت کم می‌آورد و با لکننت حرف می‌زند، مفسران رسانه‌های آمریکایی اظهاراتش را رنگ و لعاب مثبت می‌دهند. خبرنگاران و آگاهان رسانه‌های جُرج بوش را مانند طرفداران چانس، بزرگ جلوه می‌دهند و چنان درباره او حرف می‌زنند که گویی واقعا از فلسفه سیاسی و درک سیاست‌های حکومتی بهره‌مند است. آن‌ها استفاده بی‌دقت از ساختمان نحوی و اتکاء وی به کاربرد عبارات کلیشه‌ای و ناتوانی‌اش برای پاسخ به پرسش‌های نظری یا واقعی را نادیده می‌گیرند و لایوشانی می‌کنند. آن‌ها او را به ناچار شخصیتی واقعی قلمداد می‌کنند که حساسیت پیچیده‌ای دارد حال آن‌که شخصیتی شبیه‌سازی شده دارد که مرکب از سخنرانی‌های ضبط‌شده و فرصت‌های عکس‌برداری است. برای نمونه در پی کنفرانس مطبوعاتی ۱۳ آوریل ۲۰۰۴ یک گزارشگر تلویزیونی بر کلام ناشیانه جُرج بوش صحنه گذاشت و تأکید کرد که سخنان روشن وی بخشی از جاذبه اوست و وی از اصطلاحات روزمره آمریکایی استفاده می‌کند. دیگر مفسران نیز عقیده آشکار وی درباره جنگ عراق را تأیید کردند و به لحظاتی اشاره کردند که وی با عبارات کلیشه‌ای درباره آزادی و با شور و هیجان ظاهری سخن می‌گوید. در برنامه‌های گفت‌وگویی تلویزیونی با نام **هاردبال**<sup>۱۳</sup> محصول ۱۳ آوریل سال ۲۰۰۴ که از شبکه NBC پخش شد، کریس متیوز<sup>۱۴</sup> امتناع جُرج بوشی از قبول مسئولیت و پذیرش اشتباهاتش را تحسین کرد. زمان گفت‌وگو طولانی بود و بوش با دستپاچگی در حالی که با پوزخند و لکننت حرف می‌زد و در کنار تریبون قوز کرده بود، نمی‌توانست پاسخی دهد، گویی که ویروسی رایانه‌ای نرم‌افزاری وی را آلوده کرده است.

روز بعد، روزنامه نیویورک تایمز عملکرد وی را در سرمقاله خود چنین توصیف کرد:

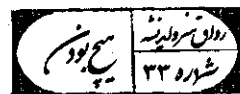
آقای جُرج بوش در آغاز قرائت اظهاراتش بسیار عالی و تأثیربرانگیز ظاهر شد ولی پاسخ‌های او به پرسش‌ها پریشان و پرت‌بلا و ناشی از عدم تمرکزش بود.

ظاهراً نویسنده از عبارت **تأثیربرانگیز**<sup>۱۵</sup> استفاده کرده تا از **تأثیر پریشان**<sup>۱۶</sup> بکاهد. هیچ یک از تحلیل‌گران سخن از لبخند تملق‌آمیزی به میان نیاوردند که وی مدام بر لب داشت و با علم به

12. Lord Beauclerk
13. Hardball
14. Chris Mathews
15. impressive
16. distressingly



• بوستر فیلم آن جا بودن



محتوای جدی پرسش‌های خبرنگاران یک بعد از رفتار عصبی و ناشایست وی را نشان می‌داد. به نقیصه نرم‌افزاری نه اشاره‌ای شد و نه دوباره نشان داده شد، چه رسد به نمایش مکرر آن. در مقابل، برنامه‌های تلویزیونی سال ۲۰۰۴ در برابر صحنه‌هایی مانند جیغ هوارد دین<sup>۱۷</sup> و سینه برهنه ژانت جکسون<sup>۱۸</sup> عملکردی متفاوت داشتند.

پس از دانستن بهترین شفاف‌سازی آگاهان رسانه‌ای درباره جُرج بوش، می‌توانی با تعجب پرسیدی:

آیا روزنامه‌نگاران و آگاهان بر مشروعیت وی تبانی کرده‌اند یا مانند بسیاری از طرفداران چانس آن را پذیرفته‌اند؟

در رمان *آن‌جا بودن*، ناگاهی چانس درباره دنیای واقعی در زمان عدم درک پرسش‌ها و اظهارات و رفتارها، موجب می‌شود او ساکت بماند. همین انفعال عجیب وی مشوق دیگر شخصیت‌ها می‌شود تا او را شایسته بدانند. برای نمونه، وقتی *ای‌ای*، همسر آقای رند، که دوران سالمندی خویش را می‌گذراند به چانس پیشنهاد رابطه جنسی می‌دهد، سکوت او را بی‌اعتنایی به جاذبه‌های خاص بدن خود می‌داند. سفرای کشورها در سازمان ملل به هنگام ملاقات چانس در یک مهمانی شام با آب و تاب زیاد به فرضیاتی درباره تسلط فرهنگی و زبان‌شناختی او روی می‌آورند. این واقعیت در پرده ابهام است که چانس در هر موقعیتی کاملاً فاقد قوه درک است. گزارش‌های داخلی نشان می‌دهند که جُرج بوش نیز همین راهبرد را بیافته که قوه نفهمی انفعالی را در پیش گرفته است. در اثر *ران ساسکند*<sup>۱۹</sup> با نام *بهای وفاداری*، *پل اونیل*<sup>۲۰</sup> وزیر خزانه‌داری آمریکا در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲، با امور اجرایی و داخلی کاخ سفید جُرج بوش آشنا می‌شود. اونیل با بی‌می فزاینده شاهد رفتار غیر ارتباطی بوش است. وی پس از اظهار عقیده و موضع خود درباره اقتصاد برای پاسخ‌گویی مکث می‌کند و می‌گوید:

بوش چیزی نرسید. او بی‌آن‌که کلامش را تغییر دهد و واکنشی منفی یا مثبت از خود نشان دهد، به اونیل خیره شد.

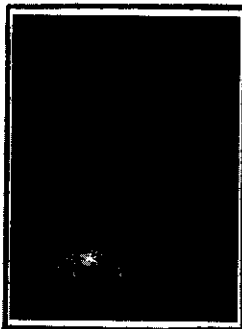
رفتار بوش، مثل چانس، برای هر تعبیر و تفسیری یگشاده است.

رییس‌جمهور ظاهراً سر تکان داد و تصدیق کرد. اونیل مطمئن نبود.

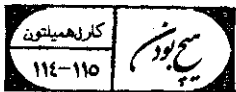
اونیل در مقام یک بازنشسته کاخ سفید به مشارکت فعال رؤسای جمهور پیشین در پرسش‌ها و تحلیل‌ها و فرآیند فکری آن‌ها عادت داشت. اونیل در جلسات بعدی خود با جُرج بوش از نوع نگاه خیره، ساده و ساکنی سخن می‌گوید که رییس‌جمهور با آن نگاه به توضیحاتش گوش می‌دهد. وی نتیجه‌گیری می‌کند که در بین کارکنان کاخ سفید هیچ کس نمی‌داند که فکر بوش چیست.

حتی زنان و مردان باتجربه و جاه‌طلب عالی‌رتبه دولت فدرال نیز در بسیاری از موارد چیزی در این باره نمی‌دانند که بوش ممکن است به چه فکر کند، چه می‌خواهد بگوید وقتی سر تکان می‌دهد و یا در برابر ارائه چند گزینه مختلف چشمک می‌زند.

17. Howard Dean
18. Janet Jackson
19. Ron Suskind
20. Paul O'Neill



● جلد کتاب آن‌جا بودن



اوج سرخوردگی اونیل از جُرج بوش در توصیف ذیل آمده است:

اونیل از نزدیک جُرج بوش را نگاه می‌کرد، او چند عبارت کلی را به زبان آورده و چند بار سر خود را به نشانه تأیید تکان داده بود ولی عملاً اظهارنظری نکرده بود. این وزیرای کابینه برای گزارش‌های مبسوط بیش از یک ماه تلاش کرده‌اند. هم‌قطاران اونیل در کاخ سفید او را مجاب کردند که نباید از رییس‌جمهور انتظار داشت گزارش‌ها را بخواند. رییس‌جمهور حتی یادداشت‌های کوتاهی را که این طرف و آن طرف می‌فرستاد، نمی‌خواند. آن‌چه کار را سخت‌تر می‌کرد این بود که جُرج بوش حتی چیزی هم نمی‌پرسید. اونیل هم‌چنان که آرام نشسته بود و ده‌ها پرسش به ذهنش خطور می‌کرد با خود گفت:

در هر یک از این زمینه‌ها پرسش‌های بسیاری ارزش طرح دارند. مانند بسیاری از جلساتی که طی این دو سال در آن‌ها شرکت کرده‌ام، درباره این جلسه نیز توصیفی دارم: رییس‌جمهور همانند کوری در یاتاق مملو از کران است. هیچ گونه ارتباطی متصور نیست. به نظر می‌آید جُرج بوش در مجامع عمومی در تعامل دوستانه‌ای با رسانه‌ها است ولی در بطن دولت و به دور از انتظار، چونان دستگاهی خاموش است که ارتباط آن قطع شده است. اونیل از جلسه سی‌ام ژانویه سال ۲۰۰۱ شورای امنیت سازمان ملل سخن می‌گوید:

رییس‌جمهور حرفی نزد. او فقط سرش را تکان داد و همان رفتار ساده و بی‌اعتنا را از خود بروز داد که من با آن آشنا بودم.

جُرج بوش پشت درهای بسته دیگر وجود ندارد. نقش اصلی وی از دست رفته است. در این زمینه او چون اتومبیلی گران‌قیمت و براق است که در تاریکی فضای گاراژ می‌درخشد. اتومبیل را برای نمایش عمومی و سرعت بالا می‌خواهند. وقتی راننده و مالک آن بر سر میز شام می‌نشینند، به آن نیازی ندارند. مایکل راگین<sup>۲۱</sup> می‌گوید:

شهرت نمایانگر شخصیت است. او دیگران را راضی نگه می‌دارد، با انبوه حضار صمیمی برخورد می‌کند و در انتظار همان رفتار تنهایی خود را نشان می‌دهد. درون سرکوب‌شده و واقعیت از هم‌گسیخته شهرت او را نمی‌سازند؛ چرا که او در انتظار موجودیت دارد.

اگر جُرج بوش در انتظار همان رفتار تنهایی را نمایش دهد، رفتار وی در خلوت نیز واقعی نیست. وی اکنون به قلمرویی وارد شده که ماده و عمق، بیشتر از ظاهر و سطح محض به کار می‌آید.

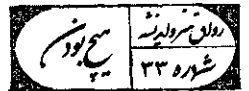
### پشگامان شبر رییس‌جمهور

رییس‌جمهور ریگان از واقعیت فراتر می‌رود.

مایکل راگین

جُرج دبلیو بوش در مقام شبر رییس‌جمهور، اسلاف سیاسی و پسرعموهای ادبی و سینمایی دارد. ریگان آغازگر لغزش سیاسی از واقعیت به ماورای واقعیت است. ریگان بر خلاف جُرج بوش واقعی بود ولی در نظر او که یک بی‌سواد پست‌مدرن بود، حافظه، تاریخ و واقعیت محض جملگی

21. Michael Rogin



ساختگی‌اند. شوخی رایج دربارهٔ رونالد ریگان<sup>۳۲</sup> ساخته و پرداختهٔ خود او بود؛ وی برای سخنرانی به یادداشتهای راهنما تکیه می‌کرد. همگان بر این موضوع مهر تأیید می‌زنند که ریگان، برخلاف بوش، یادداشتهای و متن سخنرانی‌های‌اش را با سلاست می‌خواند، بی‌آن که دچار اغلاط دستوری یا معنایی یا لکنت زبان شود.

در فیلم رونالد ریگان، محصول سال ۱۹۸۷، مایکل راگین نحوهٔ سردرگمی مکرر ریگان در تشخیص رویدادهای واقعی را از فیلم‌های تاریخی و آثار این آشفتگی به نمایش گذاشت. خلط آسان وی در تشخیص واقعیت و فیلم، نمونه‌ای از کل یک فرهنگ سیاسی است که تمایز بین داستان و تاریخ را در نمی‌یابد.

محتوای سخنرانی ریگان در ۱۶ مارس سال ۱۹۸۶ دربارهٔ تهدید ناشی از کشور نیکاراگوئه حتی برای برخی از حامیانش سؤال‌برانگیز بود. راگین می‌گوید:

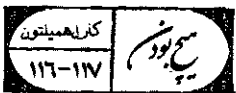
حتی اگر ارزش سخنرانی ریگان بر مبنای واقعیت تجربی از صفر بیشتر بود، باز هم امتیاز نسبی داشت؛ چرا که زمینهٔ سخنرانی با چیزی که خبرنگاران می‌کوشیدند تفسیر کنند، متفاوت بود.

اصل واقعیت از هم گسیخته می‌توانست با سخنرانی سازگار باشد؛ چون هر دو با طرح‌های متفاوتی عمل می‌کردند. رونالد ریگان از واقعیت فراتر رفته است. نقشه‌ها، تصاویر و نگرش جهانی او بر روی صفحهٔ تلویزیون جایگزین دنیایی شد که همهٔ آن‌ها مدعی بازنمایی آن بودند. وقتی واژه‌ها و تصاویر ریگان، نیکاراگوئه مورد نظر او را به منازل آمریکایی‌ها آورد، نیکاراگوئهٔ واقعی از دیده‌ها محو شد و در معرض خطر محو نمادین و فیزیکی قرار گرفت.

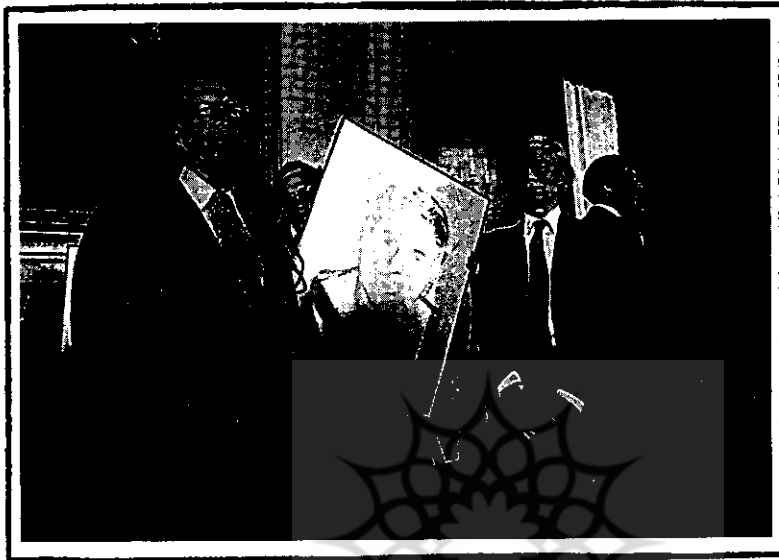
مشاهدات راگین دربارهٔ نیکاراگوئه، دربارهٔ دو جنگ عراق نیز مصداق دارد. اخبار تلفات عراقی‌ها منتشر نشد و قطعاً به تصویر هم درنیامد. بنابراین برای مردم آمریکا غیر واقعی جلوه نمود. سخن‌گویان ارتش و حامیان راست‌گرای آن‌ها حتی با نشر اطلاعات خاص دربارهٔ سربازان کشته‌شدهٔ آمریکایی - عکس‌های رسمی چهرهٔ آن‌ها و تصاویر تابوت‌های در پرچم‌پیچیده - مخالفت می‌کردند؛ زیرا هر گونه رابطه میان جنگ و مرگ، روحیهٔ شهروندان آمریکایی را تضعیف می‌کرد و آن‌ها را علیه اقدام انجام شده می‌شورانند.

سیاست قاطع هیأت حاکمه این بود که جنگ فقط به مواردی انتزاعی مانند آزادی، دموکراسی و مبارزه با تروریسم مرتبط شود. مرگ واقعی رونالد ریگان مناسبتی دیگر شد تا تماشاگر را جلب کند. در طی مراسم مهم تشییع او، مفسران رسانه‌ای او را بسیار ستودند و چندان به افول سیاست‌های او چون *اقتصاد ناساها*، *فرستادن بیماران روانی به بطن جامعه*، *ماجرای ایران کنتر*<sup>۳۳</sup> و تورم کسری بودجهٔ کشور اشاره نکردند. از این گذشته ریگان را به اعتبار شاهکارهای فوق بشری و فراتاریخی‌اش هم‌چون یک تنه پایان‌دادن به جنگ سرد می‌شناسند. مرگ، وجهه و

22. Ronald Reagan  
23. Iran-Contra Affair







• اندی وارنل (سمت راست) در کنار رونالد ریگان

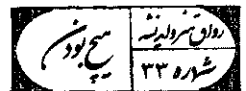
شهرت او را دو چندان کرد که تماشای آن در رسانه‌های آمریکا یک هفته اجتناب‌ناپذیر بود. مراسم تشییع او چون یکی از فیلم‌های ملال‌آور *اندی وارنول*<sup>۲۴</sup> ادامه داشت. *FAIR* که دیده‌بان رسانه‌های ملی است، شکایت خود را برای حامیانش با پست الکترونیکی چنین مطرح می‌کند: روزنامه‌نگاران مصمم به اثبات این واقعیت بودند که هر نوع انتقادی از ریگان را وارونه جلوه داده‌اند.

دن راتهر<sup>۲۵</sup> در برنامه یک ساعته CBS آمریکا این گونه توضیح داد:

این شخصیت ساده‌اندیش که گاه در گرایش عدم تشخیص زندگی و فیلم از یکدیگر دچار دردسر بود. با وجود این، او چون دیگر رهبران آمریکا که پیش از او و پس از او به قدرت رسیدند، تأثیر افسانه و داستان را درک کرد. رونالد ریگان در فیلم‌ها و حیات سیاسی خویش در حد فاصل بین رؤیا و واقعیت ایستاد و همواره با چشم‌کزنی و تکروری به پایانی خوش امید بست.

مایکل راگین که آشفتگی حاد ریگان را در تشخیص فیلم از واقعیت در برنامه یک ساعته تلویزیون CBS به نمایش گذارد، به دعوت آن شبکه و خبر یک خبرنگار که راگین در یک کنفرانس علمی درباره موضوع سخنرانی می‌کند، به یکی از شخصیت‌های ساده‌اندیش مبدل می‌شود. در ادامه دن راتهر اطلاعات نادرست را با رؤیا جایگزین می‌کند. ریگان مرز بین واقعیت و خیال را تمیز نمی‌دهد و در حد فاصل این دو قرار گرفته است.

24. Andy Warhol  
25. Dan Rather



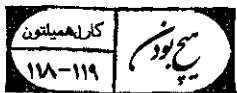
ادموند موریس<sup>۲۶</sup> که یکی از تحسین‌کنندگان پروپاقرص ریگان است، برخی از لغزش‌های رییس‌جمهور فقید چون ناکامی‌اش در ابراز محبت به کودکان، فقدان روابط صمیمانه و ناتوانی در شناسایی افراد آشنا را تأیید کرده است. ریگان نیز چون جُرج بوش که گاه ناآگاهی تعجب‌آوری دربارهٔ داده‌های اصلی فرهنگی از خود نشان می‌داد. ریگان یقیناً دربارهٔ مشکلات مردم فاقد چیزی بود که موریس احساس شخصی می‌خواند. با این حال موریس می‌گوید:

وی به هنگام ضرورت در انظار بسیار دوستانه رفتار می‌کرد. پرسش از هویت وی با پسران پوینت دو هاک<sup>۲۷</sup> و مردگان گمنام برگن - بلسن<sup>۲۸</sup> به معنای درک نادرست طبیعت هنرمندانه اوست. بازیگران سینما چون من و شما نیستند؛ صحنهٔ بازیگری دنیای واقعی آن‌هاست که در واقع احساس واقعی آن‌ها نیز بروز می‌کند.

در این‌جا و در جای دیگر، موریس ظاهراً نوعی خودزیستی را دربارهٔ رونالد ریگان پیشنهاد می‌دهد که به معنای ناتوانی او در درک واقعیت دیگر افکار و دیگر موجودات صاحب قوهٔ درک و احساس است. برخورداری از فطرت بازیگری علی‌الظاهر به معنای احساساتی است که صرفاً در میان جمع و افکار عمومی بروز می‌یابد و فقط خطاب به آن‌هایی است که دیگر وجود ندارند یا هرگز نداشته‌اند.

در سال ۱۹۸۲ در خلال دورهٔ اول ریاست‌جمهوری ریگان، کمپانی برادران وارنر فیلم مشهور *Bladerunner* به کارگردانی *رایدلی اسکات*<sup>۲۹</sup> را روی پردهٔ نمایش برد. در این فیلم بازیگران در نقش روبات‌ها ظاهر شدند و شکل تصنعی حیات را به وجود آوردند که اغلب با حیات موجودات انسانی تفاوتی مهم داشت. تفاوت مهم ناتوانی برای ابراز عواطف بود. این فیلم بر اساس رمان *فیلیپ کی. دیک*<sup>۳۰</sup> با نام *آیا روبات‌های انسان‌نما در رویای گوسفند برقی به سر می‌برند*<sup>۳۱</sup> تدوین شده و نویسنده و کارگردان یک شکارچی جایزه‌بگیر را به عنوان شخصیت اصلی خود برمی‌گزینند که وظیفه داشت روبات‌های تکثیرشونده<sup>۳۲</sup> و یا روبات‌های انسان‌نمای<sup>۳۳</sup> یادشده در رمان را بازنشسته کند. با این همه، رمان عصر نیسکون کاملاً با فیلم عصر ریگان تفاوت دارد و در عین حال مهم‌تر و بدبینانه‌تر است. روبات‌های انسان‌نمای رمان حتی در برابر معدود نشانه‌های حیات باقی این کرهٔ خاکی از خود شقاوت بسیار و به دور از تصور نشان می‌دهند. حال آن‌که بازیگرانی چون *راتجر هائر*<sup>۳۴</sup> ربات‌های تکثیرشوندهٔ فیلم را به پذیرش مرگ وادار می‌کنند. یکی پاهای یک عنکبوت را قطع می‌کند تا نتیجهٔ عمل را ببیند دیگری از روی انتقامی بزی را از بام به زیر می‌افکند. روبات‌های انسان‌نما در رمان واکنش احساسی و لحظه‌ای یکه خصیصهٔ طبیعت انسان است، ندارند. بدین ترتیب با اشاره به صحنه‌های *سگ آب‌بز* و *بچه‌زدی* - که انسان‌های واقعی به آن واکنش نفرت‌آمیز نشان می‌دهند - در آزمایش سنجش ماشین از انسان<sup>۳۵</sup> مردود می‌شوند.

- 26. dmond Morris
- 27. Pointe Du Hoc
- 28. Bergen-Belsen
- 29. Ridley Scott
- 30. Philip K. Dick
- 31. Do Androids Dream of Electric Sheep
- 32. Replicants
- 33. Androids
- 34. Rutger Hauer
- 35. Voigt-Kampff Empathy Test



رویات‌ها موجودات شبیه‌سازی شده هستند. یکی از آن‌ها به نام *راشل روزن* می‌گوید:

ما ماشین هستیم و چون در بطری، دورمان می‌اندازند. این که من واقعا وجود دارم اوهام است. من فقط نمود یک نوع هستم. یک شخصیت انسانی با حس رویات‌ها که تجربه‌ای عجیب و زشت فرآیند فکری آن‌ها را منحرف ساخته است.

شکارچی جایزه‌گیر، ریک دکارد، همواره رویات‌ها را از روی خون‌سردی‌شان می‌شناسد:

لحن او سرد بود و او این سردی را در بسیاری از رویات‌ها دیده بود.

اگر خون‌سردی یا فقدان احساس و تعصب ناشی از ویژگی‌های رویات باشد، در این صورت جُرج بوشی یکی از آن‌هاست. سخنرانی‌های سیاسی او کاملا آکنده از مفاهیم تجریدی چون آزادی هستند. در زمان فرمانداری ایالت تگزاس، وی به شکلی اجتناب‌ناپذیر در سطح ایالت حکم اعدام صادر می‌کرد و هیچ‌گاه به کسی امان نمی‌داد. بسیاری از حامیان کارلا فایه تاکر<sup>۳۶</sup> که محکوم به مرگ شده و در زندان به دین مسیحیت گرویده بودند، از بوش خواستند تا او را عفو کند. جُرج بوش که در مناظره‌های داخلی ادعا می‌کرد حضرت مسیح فیلسوف مورد علاقه اوست - البته هیچ‌کس از او نپرسید پس از مسیح به چه کسی علاقمند است - حتی از ملاقات با شمار زیاد حامیان تاکر هم امتناع ورزید.

بوش نه تنها از این کار امتناع کرد، بلکه بر اساس گزارش منبعی محافظه‌کار درخواست عفو وی را نیز مورد تمسخر قرار داد و با حرکت لبانش به نشانه نومیادی استهزا آمیز ناله‌کنان گفت: خواهش می‌کنم مرا نکشید.

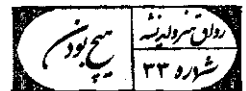
بوش نیز چون ریگان خودمخوّر به نظر می‌رسد و قادر نیست موجودیت دیگران را ببیند. وی این خون‌سردی را حتی نسبت به خانواده خود نیز بروز داده است. بر اساس شرح حال بانوی اول با نام همسر کامل<sup>۳۷</sup> نوشته گرهارت<sup>۳۸</sup>، بوش با شنیدن خبر عمل جراحی فوری آپاندیس دخترش یئا<sup>۳۹</sup> به شدت دمغ شد، به نظر می‌رسید که او را نیز مسخره می‌کند.

توجه به رییس‌جمهور آمریکا به عنوان یک ریات انسان‌نما یا شبیه‌سازی شده، در رمان قدیمی و نه چندان مشهور فیلیپ کی. دیک موسوم به *شبیه‌سازی شده‌ها*<sup>۴۰</sup> نیز دیده می‌شود. در این نگرش به آینده، آلمان ایالت پنجاه و سوم آمریکا شده است. سفر زمان برای نخبگان حاکم ممکن می‌شود و شخصیت محترم رییس‌جمهور، مشهور به رییس‌جمهور قدیمی، مکررا در تلویزیون برای مردم سخنرانی می‌کند.

چند شخصیت در مقام رییس‌جمهور هر یک به نام و هویتی وجود داشته‌اند که رییس‌جمهور فعلی رودی کالپ فلیش<sup>۴۱</sup> نام دارد و همه آن‌ها ساخته و پرداخته کارپ کارتل<sup>۴۲</sup> بوده‌اند. معاونت وزیر خارجه در پایان یکی از سخنرانی‌های رییس‌جمهور چنین نشان داده می‌شود:

گارت مکرای با لحن تند و معمول خویش گفت: «تمامش کنید»

- 36. Carla Faye Tucker
- 37. The Perfect Wife
- 38. Gerhart
- 39. Jenna
- 40. The Simulacra
- 41. Rudi Kalbfleish
- 42. Karp Cartel



شخصیت شبه‌رییس‌جمهور کالب فلیش، سخنش را قطع می‌کند. بازوانش کشیده می‌شود، از حرکت می‌ایستد، چهره‌اش می‌خشکد و تهی می‌شود. شبه‌رییس‌جمهور سئنی نمی‌گوید و دوربین‌های تلویزیونی یکی پس از دیگری خاموش می‌شوند.

در دنیای رمان دیک محصول سال ۱۹۶۴، فقط شمار اندکی از شهروندان می‌دانند که رییس‌جمهور قدیمی یک شبه‌رییس‌جمهور است. در پایان رمان این راز فاش می‌شود: شبه‌رییس‌جمهور، نیکول بانوی اول محبوب و تلویزیون به عنوان ابزار متقاعدسازی در سرتاسر این کرهٔ خاکی، جملگی در ارتباطی تنگاتنگ‌اند.

اکنون پس از چهل سال مجلهٔ *Wired* در شمارهٔ ماه ژانویهٔ سال ۲۰۰۴ خود اعلام می‌کند: موجود انسانی ۲: مسابقهٔ ساخت روبات‌هایی است که چون انسان راه می‌روند، سخن می‌گویند و احساس دارند.

آیا می‌توان مطمئن بود که پیش‌بینی دیک محقق نشده است؟

### صفحهٔ نانوشته: فرهنگ شخصیت سرشناسی

بی‌سوادی نوعی کوری است.

روت رندل<sup>۳۳</sup>

خاستگاه انسان شبیه‌سازی‌شده‌ای مانند رییس‌جمهور کنونی ایالت متحده کجاست؟

وقتی از غیر واقعی بودن بوش سخن می‌گویم، منظورم این نیست که وی ساخت یک کارخانهٔ سری به مالکیت شرکتی چون کارپ کنترل است و توطئه‌هایی نیرومند او را کنترل می‌کنند؛ بلکه در اندیشهٔ من، در دنیای فوق‌فرهیخته و فرا واقعی، فرآیندهای دورهٔ تاریخی و اندیشهٔ روانی که مولد ذهنیت است، پیش از ایجاد خویشتن عمیق و منسجم از هم می‌باشند.

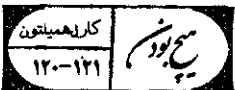
نتیجهٔ آن می‌تواند شخصیتی چون بوش باشد که کوتاه‌فکر و بی‌احساس است و همانند زبان‌آموزی مبتدی از واژگانی غیر جامع استفاده می‌کند. او محصول فرهنگ معاصر آمریکا و آمیزه‌ای عجیب از مصرف‌گرایی، تلویزیون، پرستش‌چهره‌های سرشناس و زبان‌باز و بنیادگرایی مسیحیت است. دیگر فرهنگ‌ها در دیگر ادوار، شخصیت‌هایی محدود را به شیوه‌های گوناگون پرورش دادند. برای نمونه دهقانی که حتی یک مایل هم از زادگاهش دور نشده است. شخصیت سطحی معاصر برخلاف این دهقان می‌داند که دیگر فرهنگ‌ها و دیگر ادیان موجودیت دارند ولی در خودمحوری او، آن‌ها غیر واقعی و اوهامی محض هستند و دیگر مردم که خود اوهام هستند به آن‌ها وابستگی غیر عقلانی نشان می‌دهند.

ستاره یا سیاستمدار روی پردهٔ نمایش، قطب مخالف خوانندهٔ درون‌گرا در روند مطالعهٔ کتاب است. تماشای تلویزیون به استثنای برنامه‌های ورزشی، نوعی عمل اجباری و نفوذپذیر است، بیش

43. Ruth Rendell



• بوستر فیلم *Bladerunner*





از آن که تجربه‌ای جذاب همراه با مرور کانال‌ها، صرف غذای سبک و تلفن زدن در طول پخش آگهی‌ها باشد.

در مقایسه، مطالعه یک کتاب خوب چنان جذاب است که رها کردن آن ناراحت‌کننده خواهد بود. در شماره ماه می ۲۰۰۴ مجله هارپر، لوییس لاپهام<sup>۴۴</sup> درباره تغییر فرآیند خواننده به بیننده گفت:

با توجه به حاکمیت تصاویر که عادات ذهنی جای خود را به نظام‌های فکری منبعت از واژگان می‌دهند، بیننده پیوسته می‌آموزد تا سختی علت و معلول را از بین ببرد.

تفکر سحرآمیز و افسون، جایگزین استدلال عقلانی، تجزیه و تحلیل فکورانه و پژوهش دقیق می‌شوند. این امر شاید ارتجاعی به نظر رسد ولی همان گونه که نوام چامسکی<sup>۴۵</sup> گلیه کرده است، بسط یک موضوع پیچیده سیاسی در برنامه‌های خبری‌ای چون *Nightline* پخش شده از شبکه ABC، دشوار به نظر می‌آید و آگهی‌های بازرگانی و نظرات کوتاه و اصولی دیگر سخنوران نیز مدام آن را قطع می‌کنند. نقش آفرینی و بازیگری در تلویزیون، جانشین ذهنیتی می‌شود که در ژانر ادبی رمان *بیلانگ*<sup>۴۶</sup> و رمان نوگرا هم رشد می‌کند و هم به چشم می‌آید.

بدین ترتیب چانس در اخذ این تصمیم که چگونه رفتار کند، برنامه تلویزیونی تاجر جوان<sup>۴۷</sup> را برگزید که اغلب با رییس و دختر رییس به صرف شام می‌پردازد.

- 44. Lewis Lapham
- 45. Noam Chomsky
- 46. Bildungsroman
- 47. the young businessman



شخصیت چانس برگزیده کوزینسکی قادر نیست بنویسد و بخواند. چانس می گوید:  
من روزنامه نمی خوانم و تلویزیون تماشا می کنم.

در مصاحبه‌ای که جرج بوش با شبکه تلویزیونی Fox در ۱۷ اکتبر ۲۰۰۳ انجام داد، گفت که  
روزنامه نمی خواند.

خلا جرج بوش و چانس باغبان به نمایش در می آید، با این حال طرفداران شان آن را نمی بینند.  
این خلأ در جای خود محصول بی سوادگی است. آنهایی که چانس را برای معاونت رییس  
پیشنهاد می دهند، او را در مقام یک صفحه نانوخته<sup>۴۸</sup> و مردی فاقد احوال شخصیه می ستایند.  
رابطه بین خواندن، خلوت تنهایی و ذهنیت، محور بحث سون بیرکرت<sup>۴۹</sup> در اثر خود به نام عصر  
خواندن<sup>۵۰</sup> است که ابتدا به صورت سخنرانی در اول ماه می سال ۱۹۹۶ در کتابخانه عمومی  
نیویورک ارائه شد. وی می گوید خواندن چون قدم زدن در عصر اتومبیل کهنه شده است. ظاهراً  
وقتی برای خواندن نداریم. البته از نوع وقتی که خواندن می طلبد: انفرادی، شخصی و نامعین.  
بیرکرت ظهور نوعی جدید خود یا خویشتن را مطرح می کند که دیگر گرد نوعی هویت منسجم  
شکل نمی گیرد و مشارکت ساده در یک جامعه سازمان یافته انسانی را وعده نمی دهد، بلکه بیش  
از این ها سیلان دارد و توانایی دگردیسی و ماسک زنی و نقش آفرینی را داراست. خویشتن آینده  
چه بسا یک عینیت غیر منسجم باشد.

48. blank page

49. Sven Birkert

50. The Time of Reading

چنین خویشتنی اکنون این‌جاست و البته در رونالد ریگان هم بود و کم و بیش در جُرج بوش یافت می‌شود. این دو را نمی‌توان چون نوجوانی دید که از کتاب‌های نوشته‌توریو<sup>۵۱</sup> یا جک کیرواک<sup>۵۲</sup> شرمند می‌شوند. کابوی آفتاب‌زده در مزرعه‌اش شبیه شخصیت مطلوب هر دوی آن‌هاست، نه شخصیت احمق عینکی رنگ‌پریده و تماشایی و ولگرد غربی یا روشنفکر شرقی. با وجود فقدان تجربه واقعی نظامی، هر دوی آن‌ها فرمانده کل قوا بودند و سلام نظامی می‌دادند. بوش حتی یونیفرم نیروی هوایی می‌پوشید و بر عرشه ناو هواپیمابر فرود می‌آمد که البته کاری جز ماسک‌زدن و نقش‌آفرینی نیست. *جاناتان فرزنز*<sup>۵۳</sup> در مقاله‌ای با نام *کتاب خواندن در تبعید*<sup>۵۴</sup> می‌گوید:

به جای هر کتاب‌خوانی که امروز فوت کند، یک بیننده متولد می‌شود.

فرزنز به منظور اختصاص دادن وقت خود به خواندن و نوشتن، تلویزیونش را دور می‌اندازد. او اعتراف می‌کند که نوعی گرایش قدیمی و ادبی دارد. او می‌نویسد:

من زندگی‌ام را در متن *راسکولنیکوف*<sup>۵۵</sup> و *کواتین کامسن*<sup>۵۶</sup> درک می‌کنم نه دیوید لترمن<sup>۵۷</sup> یا جری سینفیلد.<sup>۵۸</sup>

فرزنز با اندکی تردید، استدلال‌های بدبینانه منتقدان را بررسی می‌کند. *باری ساندرز* می‌گوید، به قول فرزنز و با برداشتی از آن، بدون دانش مبتنی بر قدرت تکلم، خویشتن و خودآگاهی هیچ کدام موجودیت ندارند.

چنین پدیده‌ای درباره جُرج بوش مشهود است و مصداق دارد؛ زیرا وی اساساً توانایی شک به خود یا انتقاد از خود را ندارد. وی درباره مجموعه‌مقالات سون بیرکرت با نام *مرثیه‌های گوتسیرک*<sup>۵۹</sup> می‌گوید که این مقالات هشداردهنده‌اند و بیش از حد لزوم بدبینانه؛ هرچند او با احساسات بیرکرت هم‌دردی هم می‌کند.

او می‌گوید:

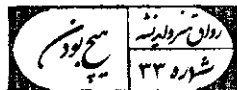
رمان‌نویسان در پی آن هستند تا آثارشان مفید و لذت‌بخش باشد و از آن‌ها به جای دارو استفاده نشود.

به نظر می‌رسد رمان *خدمتکار قاتل*<sup>۶۰</sup> محصول ۱۹۷۷، نوشته روت رندل، به بی‌سوادى و اثرات سوء جمعی و خاص آن، به مراتب بدبینانه‌تر می‌نگرد. رمان با این جمله آغاز می‌شود:

یونس پارچمن خانواده کاوردیل را قتل‌عام کرد؛ چون نمی‌توانست بخواند یا بنویسد.

پارچمن همتای بدخواه چانس باغبان است. این زن فاقد نگرش مناسب و تمایلات خیرخواهانه و سادگی اوست. او بر خلاف چانس در مامشات با بسیار کسانی رشد یافته که همه آن‌ها توانایی خواندن و نوشتن داشتند. بنابراین بی‌سوادى او موجد شرمساری عمیق و علت ریشه‌ای مردم‌گریزی اوست.

- 51. Thoreau
- 52. Jack Kerouac
- 53. Janathan Franzen
- 54. The Reader in Exile
- 55. Raskolnikov شخصیت رمان مشهور جنایت و مکافات. (م)
- 56. Quentin Compson
- 57. David Letterman
- 58. Jerry Seinfeld
- 59. Gutenberg
- 60. A Judgment in Stone



زندل توضیح می‌دهد:

انزوای او اکنون طبیعی بود. او نمی‌دانست که خود را از کتاب و نوشته دور کرده است. بی‌سواد، حس هم‌دردی او را خشکانده و قوهٔ تخلیخ را گرفته بود.

در مقابل، پارچمن حافظه‌ای قوی به ویژه دربارهٔ تصاویر بصری دارد. او نیز چون چانس مجذوب تلویزیون است و بخش اعظم وقت آزاد خود را صرف تماشای آن می‌کند. رمان‌های آن‌جا بودن و خدمتکار قاتل نمایانگر شخصیت شخص بی‌سواد هستند که عناصر عمق و پیچیدگی آن مشهود نیست و صفحهٔ نمایشی مسطح و کاغذی نانوخته است.

کوزینسکی از طنز موقعیت بهره‌برداری می‌کند، حال آن‌که وندل ظرفیت تراژیک آن را کشف می‌کند. می‌توان در مخالفت با این موضوع گفت که هر دو رمان نویس در یادآوری عیوب یا نقایص نسبت داده شده به بی‌سواد مبالغه کرده‌اند ولی آن چه مهم است، شناخت این نکته است که شخصیت بی‌سواد خویش را در بطن نقش‌های اغلب باسواد مطرح کرده‌اند. این دو رمان پیش از این رایانه و تلویزیون جادوانه به رشته تحریر درآمده‌اند.

در فرهنگی زندگی می‌کنیم که اعتبار غایی یا موفقیت فردی در تلویزیون به نمایش در می‌آید به نظر می‌رسد همان گونه که فیلم فناپذیری بالقوه را در بازیگران ایجاد می‌کند، تلویزیون نیز واقعیت را به شهروندان معمولی اعطا می‌کند. چانس در انتظار اولین حضورش در یک برنامهٔ گفت‌وگویی تلویزیونی است. او «می‌خواست که به تصویر در آید و در جعبهٔ تلویزیون جای گیرد». کوزینسکی می‌نویسد:

تلویزیون صرفاً بازتاب تصاویر مردم است. تصاویر را از بدن مردم می‌گیرد تا آن‌ها را در غار چشمان بینندگان فرو برد تا برای همیشه و به شکلی اعاده‌ناپذیر از دیده‌ها محو شوند. چانس در برابر دوربین‌های تلویزیونی با عدسی‌های سه‌گانهٔ بی‌احساس که با پوزه‌های خود به او اشاره می‌کنند، در نظر میلیون‌ها مردم واقعی به یک تصویر بدل شد. آنان هیچ‌گاه واقعیت او را درک نکردند؛ چرا که نمی‌شد افکار وی به تصویر درآیند. در نظر او نیز بینندگان فقط همانند تصاویری، تجسم افکار خاص او بودند. او نیز واقعیت آن‌ها را درک نکرد؛ چون هرگز آن‌ها را ندید و دریافت که به چه می‌اندیشند.

در این متن، گردش تصاویر، برنامهٔ تماشایی تلویزیون، قدرت تصاویر را به زبان واقعیت و تعامل واقعی انسان پیش می‌برد. فریود، بذله‌گویی پیشه می‌کند و می‌گوید که تفکر به فراقنی صرف مبدل می‌شود. در فرآیند موفق خودمحوری اعتقاد بر این است که انسان به واقعیت خویش ایمان دارد و واقعیت دیگران را انکار می‌کند. بیا این حال، ظهور چانس در برنامهٔ گفت‌وگویی تلویزیونی نادانی او را نشان نمی‌دهد، بلکه تنها به او اعتبار می‌بخشد.

در فیلم‌نامهٔ آن‌جا بودن، لوییس، هوادار پیشین چانس، شاهد عملکرد اوست. در بین میلیون‌ها